

نقد برداشت نامعصوم بودن پیامبر اکرم ﷺ از آیه ۵۲ انعام

علی اکبر کلانتری*

چکیده

از دلیل‌های قائلان به نامعصوم بودن پیامبر اکرم ﷺ از گناه، آیه ۵۲ سوره انعام است. این گروه، با استناد به برخی از تعبیرهای موجود در این آیه و نیز با تکیه بر پاره‌ای از روایات اسباب نزول، مدعی‌اند آن حضرت، در یکی از پیشامدهای سال‌های آغازین بعثت، به منظور خوشآمد کافران و جذب آنان به اسلام، شماری از فقیران باایمان را از خود راند و این کار، از مصادیق ستمکاری و گناه است. گروه یادشده، با فرض گرفتن صدور این کار از جانب پیامبر اکرم ﷺ آیه مزبور را به پنج دلیل، شاهی بر درستی دیدگاه خود می‌دانند اما با درنگ در این دلیل‌ها و تأمل در مفاد آیه و مقایسه آن با آیات مشابه، نادرستی همه این دلایل روشن می‌شود و این واقعیت به ثبوت می‌رسد که پیامبر اکرم ﷺ اقدام به طرد فقیران ننموده و بر فرض که چنین کرده باشد، این کار، از مصادیق ظلم نیست و گناه محسوب نمی‌شود.

واژگان کلیدی

آیه ۵۲ انعام، تفسیر کلامی، عصمت پیامبر اکرم ﷺ، فقیران مسلمان، طردکردن پیامبر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طرح مسئله

از مسائل مهم اعتقادی که از دیر باز فکر و قلم بسیاری از عالمان مسلمان را به خود معطوف داشته، مسئله عصمت پیامبران الهی، به خصوص پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. عالمان شیعه، برای اثبات معصوم بودن ایشان، افزون بر دلیل‌های عقلی، به شماری از آیات و روایات نیز استناد کرده‌اند؛ برای نمونه گفته‌اند: خدای متعال، به موجب آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء / ۶۳) اطاعت از پیامبران را به‌طور مطلق، لازم دانسته است و اطاعت مطلق از ایشان، در صورتی صحیح است که در راستای اطاعت از خدا باشد و پیروی از آنان، منافاتی با اطاعت از خدا نداشته باشد و گرنه امر به اطاعت مطلق از خدا و اطاعت مطلق از کسانی که در معرض گناه و خطا باشند، نوعی تناقض‌گویی است. (بنگرید به: حلی، بی تا: ۲۷۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۲۰۳)

در مقابل، برخی از طوایف مسلمان که به عدم عصمت ایشان معتقدند نیز به شماری از آیات استناد کرده‌اند، مانند آیه «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه / ۱۲۱) درباره حضرت آدم علیه السلام و آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (فتح / ۲ - ۱) عالمان شیعه و به خصوص مفسران درباره پیامبر گرامی اسلام ﷺ که البته به استدلال‌های آنان، پاسخ‌های متعددی داده‌اند. (بنگرید به: طوسی، ۱۴۰۹: ۷ / ۲۱۷، طبرسی، ۱۴۱۵: ۷ / ۶۴ - ۶۳ طباطبایی، بی تا: ۱۴ / ۲۲۱، مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۲۱۴ - ۲۱۰)

نیز این گروه، جهت اثبات مدعای خویش، به آیه ۵۲ سوره انعام استناد جسته‌اند، که می‌فرماید:

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ
وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ.

و کسانی که صبح و شام خدا را به قصد رضای او می‌خوانند از خود مران! نه چیزی از حساب آنان بر تو است و نه چیزی از حساب تو بر آنان تا آنان را طرد کنی و در نتیجه از ستمکاران شوی.

تا آنجا که نگارنده می‌داند، هیچ‌یک از مفسران شیعه و سنی، این استناد را بررسی نکرده و تفسیر آنان از آیه را نقادی و واکاوی ننموده است، به جز فخر رازی (۶۰۶ ق) که توضیحی فشرده از چگونگی استدلال یادشده به آیه را ارائه کرده است. (بنگرید به: رازی، بی تا: ۱۲ / ۲۳۴) البته پیش از وی، سید رضی (۴۰۶ ق) تلاش نموده با توضیح ادبی آیه و تبیین نقش نحوی کلمات آن، از سوء برداشت و تفسیر نابجای آن جلوگیری به عمل آورد. وی سپس این توضیح را به اخفش (۲۱۵ ق) و

اسکافی (۳۸۱ ق) نیز نسبت می‌دهد. (بنگرید به: سید رضی، بی تا: ۲۸۸)

بنابراین اهمیت موضوع و عدم توجه کافی مفسران به آن و همچنین حساسیت استناد به قرآن در امور اعتقادی، ایجاب می‌کند این مسئله، با دقت بیشتر و با نگاهی جامع‌تر مورد بررسی قرار گیرد، به‌خصوص اینکه شماری از مفسران، در بیان سبب نزول آیه مزبور، به روایاتی استناد کرده‌اند که به حسب ظاهر، تأییدکننده این دیدگاه است.

مقاله حاضر درصدد است با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، موضوع یادشده را بررسی کرد، استفاده‌های تفسیری از آیه فوق را در نفی عصمت پیامبر اسلام ﷺ واکاوی نماید.

مفهوم‌شناسی واژگان

۱. طرد

برخی از واژه‌شناسان، عبارت «لا تطرد» در آیه مورد بحث را از ماده «طرد» و «طرد» به معنای «دور کردن»، «از خود راندن» و «اخراج نمودن» معنا کرده‌اند. (بنگرید به: فیروزآبادی، ۱۴۱۲: ۱ / ۵۹۵) ولی برخی دیگر، آن را به مفهومی خاص از دور کردن و به معنای «دور کردن از روی استخفاف و تحقیر» دانسته‌اند. (بنگرید به: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۱۷) به نظر می‌رسد این سخن، با توجه به مفهومی که از آیاتی مانند: «وَيَا قَوْمِ مَنْ يُضْرَبُ مِنَ اللَّهِ إِنَّ طَرْدَهُمْ». (هود / ۳۰) و «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ». (شعراء / ۱۱۴) متبادر می‌شود، صحیح‌تر باشد، چنان‌که معنای مورد نظر کسانی که آیه مورد بحث را دلیل بر معصوم نبودن پیامبر ﷺ دانسته‌اند نیز همین معنا است.

۲. عصمت

به گفته زجاج، عصمت در اصل به معنای «طناب و ریسمان و هر چیز ننگه دارنده» است (ابن منظور، ۱۴۱۶: ۹ / ۲۴۴ و ۲۴۶) و نزدیک به همین سخن است عبارت شماری از لغت‌دانان که آن را به معنای «منع» یا «امساک» دانسته‌اند. (بنگرید به: ابن منظور، ۱۴۱۶: ۹ / ۲۴۴ و ۲۴۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۶۹؛ طریحی، ۱۳۹۵: ۶ / ۱۱۶)

در اصطلاح متکلمان مسلمان، مقصود از عصمت پیامبران ﷺ منزه بودن آنان از خطا و اشتباه در تلقی و ابلاغ وحی و نیز پاک بودن آنان از گناه و معصیت است. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از طوایف و نحله‌های مسلمان، مخالف با معصومیت ایشان در تلقی و ابلاغ وحی نیستند و آنچه مورد اختلاف است تنها منزه بودن آنان از گناه است که به گفته علامه حلی، معتزله، ارتکاب گناهان صغیره را از

سوی پیامبران ممکن می‌دانند و اشاعره و حشویه، ارتکاب همه گناهان؛ اعم از کبیره و صغیره به جز کفر و دروغ را توسط آنان ممکن می‌دانند و در این میان، امامیه، قائل به عصمت ایشان از همه گناهان؛ اعم از کبیره و صغیره هستند. (بنگرید به: حلّی، بی‌تا، ۲۷۴) و مقصود از عصمت در این مقاله، همین معنا است.

در ادامه، به بررسی استدلال‌هایی پرداخته می‌شود که مدعیان عدم عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مبنای آیه مورد بحث ارائه داده‌اند.

استدلال نخست

بر پایه این آیه، خدای متعال، پیامبر صلی الله علیه و آله را از طرد کردن گروهی از مؤمنان (به منظور خوشامدن جمعی از کافران) نهی نموده است ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را طرد نمود و بنابراین مرتکب گناه شد. (بنگرید به: رازی، بی‌تا: ۱۲ / ۲۳۴)

بررسی

استدلال فوق، مبتنی بر این پیش‌فرض است که در یکی از پیشامدها، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، گروهی از مؤمنان را به هدف جلب نظر کافران، از خود رانده و طرد نموده است و مبنای این سخن نیز برخی از گزارش‌ها است که در بیان سبب نزول این آیه نوشته‌اند. در یکی از این گزارش‌ها چنین آمده است:

روزی اقرع بن حابس و عینة بن حصین فزاری و چند نفر دیگر از تازه مسلمانان، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و مشاهده کردند که حضرت با شماری از مسلمانان فقیر از جمله بلال، صهیب، عمار و خباب نشستند و با هم گفتگو می‌کنند. آنان، این گروه را تحقیر کرده به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: خوب می‌شد اینان را از خود دور می‌کردی و با ما می‌نشستی که اگر رسولان و فرستادگان عرب به اینجا آمدند، موجب شرمساری ما نشود و پس از اینکه فرستادگان رفتند، اینان مجدداً برگردند و در مجلس شما حاضر شوند. آنان که با پاسخ مثبت پیامبر مواجه شده بودند از حضرت خواستند، موافقت خود را طی یک نوشته، مکتوب کند. پیامبر با این خواست آنان موافقت کرد و از این رو، علی بن ابی‌طالب را احضار نموده و از او خواست مطلب مورد نیاز را بنویسد، اما در این هنگام جبرئیل آیه «وَلَا تَقْرُؤِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...» را بر آن حضرت نازل نمود و با نازل شدن این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله آن نوشته را دور انداخته، به گروه فقیران روی آورد. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۴ / ۶۲)

در گزارشی دیگر آمده است:

بزرگان قریش به رسول خدا ﷺ عرضه داشتند: اگر این برده‌ها و فقیران را از خود دور کنی، ما در کنارتان خواهیم نشست. حضرت فرمود: «ما أنا بطارد المؤمنین؛ من طردکننده مؤمنان نخواهم بود.» آنان گفتند: دست کم وقتی ما می‌آییم، اینان را از جای خود بلند کن! حضرت، به امید آنکه اسلام بیاورند، پذیرفت، اما در این حال، آیه فوق نازل گردید. (طبرسی، ۱۴۱۸: ۱ / ۵۷۳)

در همین زمینه، گزارش‌های دیگری در بیان سبب نزول آیه مشاهده می‌شود که به سبب آنها، پیامبر ﷺ به پیشنهاد طرد مؤمنان، وقعی ننهاد و پیش از هرگونه اقدام توسط آن حضرت، آیه مزبور نازل شده است. از جمله نوشته‌اند:

در مدینه، گروهی از فقرای با ایمان موسوم به اصحاب صفه زندگی می‌کردند که خود پیامبر ﷺ به امور آنان رسیدگی می‌کرد و چه بسا برای آنان غذا می‌برد، این گروه، با رسول خدا ﷺ آمدوشد داشتند و پیامبر نیز با آنان انس می‌گرفت و امورشان را رتق وفتق می‌کرد، ولی شماری از اغنیا و مسلمانان مرفه، از این وضعیت راضی نبودند و خواهان طرد این افراد توسط پیامبر بودند. روزی مردی از انصار، به دیدار آن حضرت آمده و در حالی که یکی از همان اصحاب صفه، مشغول گفتگو با حضرت بود، در نقطه‌ای دور از آن دو نشست. پیامبر از او خواست جلو بیاید، ولی نیامد. حضرت به او فرمود: شاید می‌ترسی فقرش به تو بچسبدا! انصاری گفت: اینان را از خودت طرد کن! در این هنگام آیه «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ...» فرود آمد. (قمی، ۱۴۰۴: ۱ / ۲۰۲)

نیز از ابن مسعود نقل شده است که گفت:

گروهی از قریش نزد پیامبر ﷺ آمدند و در حالی که بلال و سلمان و صهیب و عمار و تنی چند دیگر از تهیدستان حضور داشتند، خطاب به حضرت گفتند: اگر اینان را از خودت برانی، اشراف عرب به نزدت آمده مسلمان خواهند شد. ولی خدا که از قصد فریبکاری آنان آگاه بود، پیامبر خود را از طرد آنان بر حذر داشت و فرمود: «لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ...» (طوسی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۴۴)

مشابه همین سخن، گزارش ذیل از واحد نیشابوری است:

قریش به رسول خدا عرضه داشتند، ما راضی نیستیم دنباله‌رو این تهیدستان باشیم،

اینان را از خودت بران! پیامبر از این سخن به شدت دلگیر شد و در پی حزن و اندوه آن حضرت آیه مزبور نازل گردید. (واحدی نیشابوری، ۱۳۸۸: ۱۴۵)

چنان که مشاهده می‌شود در هیچ‌یک از این گزارش‌ها، سخنی از به وقوع پیوستن طرد مؤمنان به‌میان نیامده است و آیه مورد بحث پیش از هرگونه اقدام از سوی پیامبر، نازل شده است. بررسی توضیحات مفسران در ذیل آیه نیز حاکی از هماهنگی بیشتر یا همه آنان با این برداشت است. (بنگرید به: طوسی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۴۴، طبرسی، ۱۴۱۵: ۴ / ۶۲ مجاهد، بی‌تا: ۲۱۵، ثوری، ۱۴۱۰: ۲ / ۲۰۷، طبری، ۱۴۱۵: ۷ / ۲۶۲، نحاس، ۱۴۰۹: ۲ / ۴۲۹، حویزی، ۱۴۱۲: ۱ / ۷۲۰) جز فخر رازی که با محرز گرفتن تحقق طرد، درصدد توجیه آن برآمده است؛ وی می‌نویسد:

پیامبر، آنان را به سبب فقیر بودنشان و به قصد استخفاف و تحقیر، طرد نموده بلکه برای آنان، وقت دیگری غیر از وقتی که برای بزرگان قریش در نظر گرفته بود، معین نمود. او می‌خواست با این کار، دل آنان را به‌دست آورد و آنان را به دین اسلام در آورد و شاید پیش خود می‌گفته با این کار، هیچ ضرر دنیوی و دینی متوجه فقیران نمی‌شود ولی اگر این کار نشود، اسلام آوردن کافران از دست می‌رود و بنابراین رعایت این جهت، اولی است. نهایت امر آن است که پیامبر ﷺ در این زمینه، اجتهاد کرده و در اجتهاد خود خطا نموده است، ولی خطای در اجتهاد، بخشودنی است. (رازی، بی‌تا: ۱۲ / ۲۳۴)

این توجیه - در صورت تحقق طرد - درست به نظر می‌رسد، جز سخن پایانی وی که چیزی جز التزام به اشکال و پذیرش نامعصوم بودن پیامبر ﷺ از خطا نیست، مگر اینکه گفته شود مقصود وی از عصمت، تنها مبرابودن از گناه است، ولی از نظر شیعه که عصمت را به مصونیت از گناه و خطا معنا می‌کنند، این سخن درست نیست و اساساً از نگاه شیعه، به پیامبر ﷺ و همچنین ائمه علیهم‌السلام، به چشم مجتهد و مستنبط و به سخن آنان، به‌عنوان نظریه و فتوا نگریسته نمی‌شود تا درباره آن، احتمال خطا دهیم و یا برای معتبر دانستن سخن آنان، نیازمند دلیل‌هایی باشیم که در باب اجتهاد و تقلید مطرح است، بلکه بر پایه دیدگاه ایشان، حجت بودن قول، فعل و تقریر آنان، بر این مبنا است که یک‌یک آنان از سوی خدا و به منظور تبیین و تبلیغ آموزه‌ها و احکام واقعی اسلام، منصوب شده‌اند (برای آگاهی بیشتر در این زمینه بنگرید به: مظفر، ۱۳۷۷: ۲ / ۶۱ مؤمن قمی، ۱۴۱۹: ۲ / ۵۲۴) و از هرگونه خطا در این زمینه معصوم‌اند.

افزون بر آنچه گذشت، اشکال دیگری که می‌توان به استدلال نخست داشت، این است که به‌نظر می‌رسد طرح‌کنندگان این دلیل، درنگ کافی در نهی‌های مذکور در قرآن نکرده و با سطحی‌نگری،

همه را به یک چشم دیده‌اند، حال آنکه با اندکی درنگ، به تفاوت‌هایی میان آنها بر می‌خوریم که قابل توجه است. توضیح آنکه هرچند از نگاه بسیاری از عالمان اصول، هیئت نهی، برای منع و جلوگیری از انجام کارِ مشتمل بر مفسده وضع شده است، بر خلاف هیئت امر که برای بعث و برانگیختن به سوی انجام کارِ مشتمل بر مصلحت وضع گردیده، (بنگرید به: سبحانی، ۱۴۱۹: ۲ / ۱۶۲، همو، ۱۴۳۰: ۲ / ۱۶۴) ولی می‌توان آن را به توجه به مقام استعمال و با عنایت به کاربردهای آن در قرآن (البته با حفظ معنای فوق) دارای اقسام ذیل دانست:

۱. نهی از عمل انجام شده، به منظور جلوگیری از تکرار آن

نهی‌های به‌کار رفته در آیه ذیل از این قبیل است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ يَسُّ الْأِسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». (حجرات / ۱۱) زیرا در سبب نزول جمله «لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ» نوشته‌اند: این بخش از آیه، درباره ثابت بن قیس نازل شد. او روزی وارد مسجد شد درحالی‌که مردم، نماز خود را خوانده و هر کسی جایی پیدا کرده و نشسته بود. او که قدری گوشش سنگین بود تلاش می‌کرد با عبور کردن از سر و گردن افراد و با شکافتن جمعیت، به نزدیک پیامبر برسد و به سخنان حضرت گوش دهد تا اینکه به مردی رسید که به او گفت: جای خود را پیدا کردی بشین! او خشمگینانه پشت سر آن مرد نشست تا اینکه هوا روشن شد و از او پرسید تو کیستی؟ او خود را معرفی کرد ولی ثابت (با لحنی استهزاء‌آمیز) گفت: تو فرزند فلان زن هستی. آن مرد، از این تعبیر شرمسار شده سر به زیر انداخت و در پی این برخورد، عبارت فوق نازل گردید. (طبرسی، ۱۴۱۵: ۹ / ۲۲۴) و نیز نوشته‌اند: روزی صفیه همسر پیامبر، در حالی که می‌گریست نزد حضرت رفت، پیامبر از سبب گریه او جويا شد و او ابراز داشت عایشه مرا سرزنش می‌کند و می‌گوید: تو یهودی و دختر زن و مردی یهودی هستی، حضرت فرمود: چرا در پاسخش نگفتی: پدرم هارون، عمویم موسی و همسرم محمد است و پس از این گفتگو، عبارت «لَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ...» فرود آمد (همان: ۲۲۷) و در مورد دیگر فقرات آیه نیز اسباب نزول‌هایی مشاهده می‌شود که حاکی از نزول آنها پس از واقع شدن پاره‌ای از امور زشت و نکوهیده است. (بنگرید به: همان: ۲۲۵)

۲. نهی مطلق از انجام یک عمل (عمل انجام شده و نشده)

بسیاری از نهی‌های قرآنی که با نگاه کلی و در قالب موعظه و نهی از منکر، نازل شده‌اند از این قبیل است، مانند:

- «وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ». (انعام / ۱۵۱)
- «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». (انعام / ۱۵۲)
- «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْتِي إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا». (اسراء / ۱۳۲)
- «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ». (انعام / ۱۵۱)

۳. نهی از برخی امور، به منظور تقویت انگیزه و بالا بردن روحیه پیامبر ﷺ و مسلمانان

مانند نهی‌های موجود در دو آیه ذیل:

- «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ». (آل عمران / ۱۶۹)
- «لَا يَغْرِبُكَ ثَقَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ يُسْ أَلْمِهَادُ». (آل عمران / ۱۹۷ - ۱۹۶) چنان که در آیه بعد می‌فرماید: «لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ». (آل عمران / ۱۹۸) که این آیه نیز در راستای همان هدف قرار دارد.

۴. نهی شدن پیامبر ﷺ از یک عمل به منظور بازداشتن دیگران از آن

این‌گونه نهی‌ها در مواردی است که آن حضرت، از اموری نهی شده باشد که صدور آنها از ایشان، متصور و یا مورد انتظار نباشد، مانند آیات:

- «وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا». (اسراء / ۳۹)
- «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَعْتَدَ مَذْمُومًا مَحْدُورًا». (اسراء / ۲۲)
- «وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ». (احزاب / ۱)
- «... فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ». (قصص / ۸۶)

مفسران در توضیح آیات فوق، به این نکته تصریح کرده‌اند که مخاطب ظاهری آنها پیامبر ﷺ اما مخاطب واقعی آنها، از باب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره»، امت اسلامی است. (بنگرید به: قمی، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۶، همو: ۲ / ۱۸ و ۱۷۱، طوسی، ۱۴۰۹: ۱۰ / ۲۸، طبرسی، ۱۴۱۵: ۷ / ۴۶۵، همو، ۱۴۱۸: ۲ / ۷۵۲، فیض کاشانی، ۱۴۱۶: ۲ / ۱۵۰) چنان که صاحب الکافی نیز با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «نزل القرآن بایاک اعنی و اسمعی یا جاره». (کلبینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۱؛ نیز بنگرید به: عیاشی، بی‌تا: ۱ / ۱۰)

۵. نهی از عمل واقع نشده، به منظور جلوگیری از تحقق آن

نمونه بارز این قسم، نهی شدن رسول خدا ﷺ از اقامه نماز بر جنازه منافقان است که در این آیه شریفه انعکاس یافته است: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ؛ هرگز بر هیچ‌یک از آنان نماز نخوان و عهده دار خاکسپاری آنان مشو زیرا آنان، به خدا و پیامبرش کفر ورزیده در حال فسق مردند». (توبه / ۸۵)

در سبب نزول این آیه نوشته‌اند:

بنای رسول خدا بر این بود که هرگاه کسی از مسلمانان می‌مرد، بر او نماز می‌خواند و طلب مغفرت می‌کرد تا اینکه مرگ یکی از منافقان به وقوع پیوست. انس می‌گوید: پیامبر ﷺ قصد داشت بر جنازه او نیز نماز بخواند ولی جبرئیل مانع این کار شد و آیه «لَا تُصَلِّ...» نازل گردید. (بنگرید به: طوسی، ۱۴۰۹: ۵ / ۲۷۱، طبرسی، ۱۴۱۵: ۵ / ۱۰۰)

به نظر می‌رسد نهی موجود در آیه مورد بحث نیز از همین قسم و یا از قسم چهارم است که بنا بر فرض اخیر از مصادیق «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» خواهد بود و به هر حال هیچ قرینه‌ای دال بر تحقق طرد مؤمنان از سوی پیامبر در دست نیست بلکه چنان‌که گذشت بیشتر گزارش‌های مرتبط با سبب نزول آیه مورد بحث، حاکی از عدم تحقق این امر است.

استدلال دوم

بر پایه جمله «فَتَطْرُدُهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ» در آیه مورد بحث، اقدام پیامبر ﷺ به طرد آن فقیران، سبب شد آن حضرت، در زمره ظالمان قرار گیرد. (بنگرید به: رازی، بی تا: ۱۲ / ۲۳۴)

بررسی

با توضیحی که گذشت، پاسخ این دلیل نیز روشن می‌شود، زیرا این سخن، آنگاه امکان طرح پیدا می‌کند که پیامبر ﷺ دست به طرد آنان زده باشد و حال آنکه بیشتر گزارش‌های مربوط به سبب نزول این آیه، حاکی از عدم تحقق این کار است، بلکه با درنگ در ترکیب و ساختار آیه نیز همین حقیقت روشن می‌شود؛ زیرا چنان‌که سید رضی ابراز می‌دارد، در مضمون آیه، نوعی تقدیم و تأخیر، مورد نظر است و باید آن را چنین معنا کرد:

و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشي فتكون من الظالمين ما عليك من حسابهم من شيء فتطردهم.

کسانی که صبح و شب خدا را می‌خوانند از خود طرد نکن تا از ستمکاران شوی و هیچ مقدار از حساب آنان بر عهده تو نیست که بخواهی آنان را از خود برانی. (بنگرید به: سید رضی، بی‌تا: ۲۸۸)

همان‌طور که شیخ طوسی نیز اشاره می‌کند آیه، در حکم جمله شرطیه و به این مضمون است که «اگر آن فقیران را از خود برانی، در زمره ستمکاران خواهی بود». (طوسی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۴۵) در حقیقت آیه مورد بحث، همانند آیه ۶۵ سوره زمر است که می‌فرماید: «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ؛ اگر شرک بورزی، قطعاً عملت، حبط خواهد شد».

به گفته ابوالبقاء، علت منصوب بودن «فتطردهم» نیز همین است که این جمله، جواب مای نافیه است. (عکبری، ۱۳۹۹: ۲۴۳) علامه طباطبایی نیز در اشاره به این واقعیت می‌نویسد: «نظم طبیعی کلام، اقتضا می‌کند که جمله «فتتکون من الظالمین» متفرع بر جمله «و لا تطرد الذین...» در آغاز آیه باشد ولی چون سخن، قدری به درازا کشیده، لفظ طرد، تکرار شده است.» (طباطبایی، بی‌تا: ۷ / ۱۰۳) خلاصه سخن اینکه نه تنها اسباب نزول آیه، حاکی از عدم اقدام پیامبر ﷺ به طرد مؤمنان است، تأمل در بافت درونی آیه نیز حاکی از همین واقعیت است؛ بنابراین ورود پیامبر اکرم ﷺ در زمر ظالمان، از اساس منتفی است.

استدلال سوم

خدای متعال، از حضرت نوح حکایت می‌کند که ابراز داشت: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ؛ من طردکننده مؤمنان نیستم.» (شعراء / ۱۱۴) و از سوی دیگر، به پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَيُهْدَاهُمْ لِقَابَهُمْ؛ پیامبران، کسانی‌اند که خدا آنان را هدایت نموده، پس به هدایتشان اقتدا کن.» (انعام / ۹۰) و بدین وسیله از او خواسته است که در همه امور نیک، از پیامبران پیروی کند، بنابراین بر آن حضرت، واجب بوده است که مؤمنان را طرد نکند و چون مرتکب این کار شده پس گناه کرده است. (بنگرید به: رازی، بی‌تا: ۱۲ / ۲۳۴)

بررسی

این استدلال، مبتنی بر سه پیش فرض است که همگی، درخور درنگ و غیر قابل پذیرش به نظر می‌رسد:

۱. تحقق طرد مؤمنان از سوی پیامبر اکرم ﷺ؛
۲. نكوهیدگی و گناه بودن طرد مؤمنان در همه حال؛

۳. وجوب پیروی پیامبر ﷺ از پیامبران پیشین در همه امور.

در مورد پیش فرض نخست و نادرستی آن، بررسی لازم به عمل آمد. پیش فرض دوم نیز از این جهت قابل درنگ است که چه بسا مصالحی که به تشخیص پیامبر اکرم ﷺ، اهم و اولی بوده است، ایجاب می‌کرده تعدادی از مؤمنان، برای مدتی معین و کوتاه از فیض حضور آن حضرت محروم شوند، آن هم محرومیتی که با درک موقعیت توسط آنان و همراه با طیب خاطرشان بوده و یا با دلجویی و مانند آن قابل جبران و به راحتی قابل تدارک بوده است؛ به بیانی دیگر، آنچه مورد مذمت است، طرد کلی و همیشگی و بی‌قید و شرط آنان است، چنان‌که ظاهر سخن حضرت نوح ﷺ در آیه ۱۱۴ سوره شعراء نیز همین معنا است، و به یقین، چنین طردی از سوی پیامبر اکرم ﷺ رخ نداده است و در هیچ‌یک از روایات مربوط به سبب نزول آیه نیز به چنین گزارشی بر نمی‌خوریم و این نحوه برخورد آن هم با جمعی از مؤمنان مخلص، در تنافی آشکار با اخلاق بی‌بدیل پیامبر ﷺ و ناسازگار با سیره شناخته شده آن حضرت است که در این مورد توضیح بیشتری خواهیم داد.

اما پیش فرض سوم، حداکثر سخنی که می‌توان در توجیه آن داشت، چنین است: هر چند شرایع پیشین، به وسیله شریعت اسلام نسخ شده است، ولی این سخن، بدین معنا نیست که هیچ عمل، رفتار و سیره‌ای از پیامبران گذشته، قابل اتکا و استناد و شایسته پیروی نیست، بلکه معنای سخن مزبور آن است که کلیت شریعت‌های پیشین، با آمدن شریعت اسلام، منتفی و غیر قابل عمل است، نه اینکه تمامی احکام کلی و فرعی و تمامی آموزه‌های آنها، منسوخ و غیر قابل عمل باشد. بنابراین اگر قرآن کریم، بیانگر انجام کار یا ترک کاری توسط پیامبران پیشین باشد و قرائن و شواهدی اطمینان بخش نیز بر منسوخ شدن آنها گواهی ندهد، پیروی کردن از آنها، مطلوب بلکه واجب خواهد بود. از این رو قرآن، خطاب به مسلمانان می‌فرماید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ. (ممتحنه / ۴)

بی‌تردید برای شما در (متابعت کردن از) ابراهیم و همراهان او، سرمشقی نیکو است.

چنان‌که روشن است این خطاب و مطلوبیت تأسی، شامل پیامبر اکرم ﷺ نیز خواهد بود ولی باید در پاسخ این سخن گفت لازمه وجوب تأسی و اقتدای مسلمانان و در رأس آنان پیامبر اکرم ﷺ به پیامبران پیشین، جز این نیست که به انجام کاری که آنان انجام داده‌اند، یا ترک کاری که آنان ترک کرده‌اند، به‌گونه‌ای ملتزم شویم که آنان انجام داده و یا ترک کرده‌اند. اگر کاری را به‌عنوان اینکه واجب، مستحب یا مباح است انجام داده‌اند، مسلمانان نیز به همین عناوین انجام دهند و اگر عملی را به‌عنوان

اینکه حرام، مکروه، یا مباح است ترک نموده‌اند، مسلمانان نیز به همین عناوین ترک نمایند، بنابراین صرف اینکه تأسی نمودن پیامبر اسلام ﷺ به پیامبران پیشین واجب باشد، دلیل بر این نمی‌شود که انجام هر کاری که آنان انجام داده‌اند، بر پیامبر اسلام ﷺ واجب باشد و یا ارتکاب هر کاری که آنان ترک نموده‌اند، بر ایشان حرام باشد و اینکه بر پایه حکایت قرآن، حضرت نوح ﷺ ابراز می‌دارد: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»، دلیل بر این نیست که در شریعت ایشان، طرد مؤمنان به‌طور مطلق و در همه حال و به هر کیفیت حرام بوده است؛ زیرا این سنخ تعبیر، با احکام دیگر نیز سازگار است. افزون بر اینکه به‌طور کلی، از آیه «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» چیزی جز رجحان و مطلوبیت تأسی به ابراهیم ﷺ استفاده نمی‌شود و نمی‌توان آن را دلیل بر وجوب تأسی دانست.

در خصوص استدلال این گروه به آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ» باید به نکته دیگری نیز توجه داشت و آن اینکه متعلق «اقتداء» و به تعبیری دیگر خواسته خدای متعال از پیامبر ﷺ در این آیه، «اقتدا به هدایت پیامبران پیشین» است نه به پیروی از شخص آنان و چنین اقتدایی، از مفهومی عام برخوردار است که می‌توان التزام به توحید، جهاد و مبارزه در راه خدا، اعتماد به نصرت الهی، صبر و استقامت در برابر سختی‌ها، کوتاه نیامدن از دعوت و اموری از این دست را از مصادیق روشن آن دانست. شاید منظور شیخ طوسی که در تفسیر جمله «فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ» گفته؛ ای بدالتهم اقتده»، (طوسی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۸۹) نیز همین برداشت باشد، چنان‌که علامه طباطبایی نیز در ذیل آیه می‌نویسد: «خدای تعالی، پیامبرش را به رعایت این ادب واداشت که به هدایت پیامبران پیشین اقتدا کند نه به خود آنان». (طباطبایی، بی‌تا: ۶ / ۴۶۱)

بر این اساس، استدلال گروه مزبور به آیه مزبور بر لزوم پیروی پیامبر اسلام از پیامبران پیشین به مفهوم گسترده آن که مورد نظر این گروه است، موجه به‌نظر نمی‌رسد.

گفتنی است در هیچ آیه قرآنی، به‌طور صریح، سخنی از نسخ ادیان سابق به وسیله دین اسلام به مفهومی که گذشت مطرح نشده و از طرفی، این مدعا در میان عالمان مسلمان، مشهور و مسلم است. باید گفت دلیل و مبنای این سخن، شمار درخور توجه آیاتی است که نمی‌توان در دلالت غیر مستقیم آنها بر این امر تردید روا داشت؛ آیاتی که رسول اکرم ﷺ را پیامبر جهانی معرفی می‌کند از این قبیل است، مانند:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا. (اعراف / ۱۵۸)
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا. (سبأ / ۲۸)

چراکه عمومیت این آیات، شامل پیروان همه ادیان از جمله اهل کتاب می‌شود، همچنین آیاتی که قرآن کریم را کتاب جهانی معرفی می‌کند، از این باب است، مانند:

إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ. (انعام / ۹۰)

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ. (ابراهیم / ۵۲)

همچنین می‌توان در این زمینه، به آیاتی استناد کرد که از اهل کتاب می‌خواهد به اسلام ایمان آورند و آنان را به دلیل ایمان نیاوردن سرزنش می‌کند، مانند: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ.» (مائده / ۱۹) چنان‌که می‌توان در این باب، از آیاتی یاد کرد که شرط هدایت یافتن اهل کتاب را اسلام آوردن آنان می‌داند مانند: «قُلْ لِلَّذِينَ آوَوْا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا.» (آل عمران / ۲۰) می‌توان آیاتی که به پیروزی و غلبه اسلام بر همه ادیان وعده می‌دهند را نیز اشاره به این واقعیت دانست، مانند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.» (توبه / ۳۳)

افزون بر آیات یادشده، می‌توان به برخی از احادیث نیز استناد نمود که به‌طور صریح، سخن از نسخ همه ادیان به وسیله اسلام به میان می‌آورند، مانند این سخن پیامبر اکرم ﷺ: «ان الله عزوجل جعل كتابي المهيمن علي كتبهم الناسخ لهم.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱ / ۴۹، مجلسی، ۱۴۰۴: ۹ / ۲۹۱، جهت آشنایی بیشتر با این ادله، بنگرید به: قدردان قراملکی، ۱۳۷۸: ۶ - ۲)

استدلال چهارم

قرآن، در آیه‌ای هم‌مضمون با آیه مورد بحث می‌فرماید:

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ

تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. (کهف / ۲۶)

و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند و به دنبال خشنودی او هستند شکیبایی کن و برای زینت زندگی دنیا، چشم از آنان بر مگیر!

این آیه، به جز مضمونی که با جمله «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بیان شده، تفاوت چندانی با آیه

مورد بحث ندارد. از سوی دیگر قرآن، در آیه ۱۳۱ سوره طه از التفات و توجه پیامبر ﷺ به زینت زندگی دنیا نهی می‌کند و می‌فرماید:

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا.

و به آنچه از زینت زندگی دنیا به گروهی از آنها دادیم، چشم مدوز.

بنابراین، پیامبر ﷺ، با طرد نمودن فقیران مسلمان و چشم بر گرفتن از آنان (و التفات به دنیا)

دچار گناه شده است. (بنگرید به: رازی، بی تا: ۱۲ / ۲۳۴)

بررسی

این سخن نیز مبتنی بر این پیش فرض است که پیامبر ﷺ اقدام به طرد گروهی از مؤمنان نموده است که پاسخ آن گذشت و باید گفت، نه آیه مورد بحث و نه دو آیه‌ای که در استدلال اخیر، مورد استناد قرار گرفته، هیچ یک در مقام سرزنش پیامبر ﷺ نیست و نمی توان توجه امر و نهی به آن حضرت در این گونه آیات را دلیل بر صدور خطا و گناه از او دانست، بلکه همان طور که علامه طباطبایی نیز اشاره می کند (بنگرید به: طباطبایی، بی تا: ۶ / ۳۰۲) قرآن، در بیشتر موارد، اخلاق کریمانه پیامبر و ادب زیبایی او را در قالب امر و نهی بیان می دارد.

حداکثر می توان گفت این سنخ آیات، نوعی مراقبت از پیامبر ﷺ و هشدار به آن حضرت است که مبدا هیچ یک از کاستی های نظری و عملی، در اندیشه و اخلاق بی بدیل او راه یابد. افزون بر آنچه یاد شد، آیات ذیل نیز از این قبیل است:

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ. (قصص / ۸۸)

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ. (یونس / ۱۰۶)

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ. (احزاب / ۴۸)

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ. (قلم / ۱۰)

وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا. (کهف / ۲۸)

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ (توبه / ۸۵)

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ. (شعرا / ۲۱۳)

بنابراین هیچ یک از آیات فوق، دلیل بر وقوع گناه از ناحیه پیامبر ﷺ و منافی با عصمت آن

حضرت نیست، چنان که علامه در ذیل آیه اخیر می نویسد:

معصوم بودن پیامبر ﷺ، منافاتی با نهی شدن او از شرک ندارد، زیرا عصمت، مانع از تعلق امر و نهی به او نیست و موجب نمی شود که تکلیف از او - با توجه به اینکه بشر و صاحب اختیار در فعل و ترک است - برداشته شود. (طباطبایی، بی تا: ۱۵ / ۳۲۸)

همچنین ایشان در ذیل آیه «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

(طه / ۱۳۱) می‌نویسد:

در این آیه، پیامبر ﷺ، از دنیا دوستی و فریفته شدن به تجملات آن نهی شده است و حاشا که آن حضرت، دوستدار دنیا باشد و یا فریفته آن گردد! (پس این نهی، در تنافی با عصمت آن حضرت نیست) زیرا در صحت نهی از یک عمل، همین بس که آن عمل، اختیاری انسان و مورد ابتلای او باشد و پیامبران، اگر چه از عصمت الهی و بازدارندگی غیبی برخوردارند، ولی لازمه این عصمت و بازدارندگی آن است که خدای سبحان، از آنان مراقبت کند و در مواردی که زمینه لغزش انسان‌ها است، آگاهی بخش پیامبران باشد و ایشان را به راه صواب و سداد فراخواند و به طریق بندگی رهنمون شود. (طباطبایی، بی‌تا: ۱۰ / ۲۳۶)

استدلال پنجم

در روایات مرتبط با اسباب نزول می‌خوانیم: پس از آنکه افراد مذکور، توسط رسول خدای ﷺ طرد شدند و در نتیجه این عمل، آن حضرت مورد عتاب الهی قرار گرفت، هرگاه پیامبر ﷺ با آنان مواجه می‌شد می‌فرمود: «مرحبا بمن عاتبي ربي فيهم». (رازی، بی‌تا، ۱۲ / ۲۳۵) آفرین به کسانی که پروردگرم، مرا درباره آنان سرزنش نمود!»

بررسی

حقیقت این است که اعتماد به این دسته از گزارش‌ها، بسیار مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا بسیاری از این روایات که از اهل سنت رسیده، پس از گذشت یک قرن تدوین شده است، از این رو احتمال جعل، تحریف و نیز تطبیق نابجای قصص اسباب نزول بر آیات قرآن در آنها، دور از ذهن نیست. با بررسی این روایات، روشن می‌شود که در بسیاری از آنها، راوی، ارتباط نزول آیه را درباره حادثه و واقعه، از طریق مشافهه و تحمل و حفظ به دست نیاورده، بلکه قصصی را حکایت می‌کند، سپس آیاتی را که از جهت معنا، مناسب قصه است، به آن ارتباط می‌دهد و در نتیجه سبب نزولی که در حدیث ذکر شده، سبب نظری و اجتهادی است، نه سبب نزولی که از راه مشاهده و ضبط به دست آمده باشد. گواه این سخن آن است که در خلال این روایات، تضاد و گاه تناقض بسیار به چشم می‌خورد، به این معنا که در ذیل یک آیه، چندین سبب نزول متضاد و یا متناقض نقل شده است که هرگز با هم قابل جمع نیستند حتی گاه از یک شخص مانند ابن عباس درباره یک آیه، چندین سبب نزول روایت شده است.

(بنگرید به: شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۳، طباطبایی، بی تا: ۷ / ۱۱۰، معرفت، ۱۳۸۶: ۱ / ۲۵۹) چنان که درباره سبب نزول آیه مورد بحث، به روایات مختلفی اشاره نمودیم که به نظر نمی‌رسد بتوان بین آنها جمع کرد، بلکه گاه به شواهدی دال بر مجعول بودن دست‌کم برخی از آنها بر می‌خوریم.

برای مثال در یکی از این روایات می‌خوانیم که اقرع بن حابس و عیینه، از تازه مسلمانانی بودند که از پیامبر ﷺ خواستند مسلمانان فقیر را از خود طرد کند و حال آنکه سوره مشتمل بر آیه مورد بحث؛ یعنی سوره انعام، مکی است و این دو نفر، پس از هجرت و در مدینه ایمان آورده و در زمره مسلمانان قرار گرفته‌اند. (بنگرید به: ابن کثیر، ۱۴۱۲: ۲ / ۱۳۹) بلکه به تصریح برخی، اقرع بن حابس، در سالیانی دور و پس از فتح مکه، اسلام آورده است. (بنگرید به: ابن اثیر، بی تا: ۱ / ۱۰۷) و با درنگ بیشتر، می‌توان به قرائن دیگری در این خصوص دست یافت. (بنگرید به: ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۲ / ۴۱۰)

از امور دیگری که اعتماد به روایات یادشده را سست می‌کند آن است که به تصریح برخی از محققان بزرگ، سوره انعام، یک پارچه و یک‌جا نازل شده است. (بنگرید به: طباطبایی، بی تا: ۷ / ۱۱۰) بنابراین، جدا کردن آیه‌ای از آن و ذکر سببی خاص برای نزول آن، موجه به نظر نمی‌رسد.

ملاحظه دیگری که می‌توان نسبت به استدلال پنجم داشت این است که با صرف نظر از ضعف روایات اسباب نزول و با پذیرش این پیش فرض که پیامبر ﷺ در واقعه مذکور، مورد عتاب الهی قرار گرفته باشد، با این وجود نمی‌توان این عتاب را دلیل بر صدور گناه از آن حضرت دانست؛ زیرا چنان که در میان عقلا نیز معمول است گاه یک شخص، به سبب انجام کاری مباح که البته ترک آن بهتر است، مورد عتاب قرار می‌گیرد یا پدری، فرزند خود را به دلیل انجام کاری سودمند که ترک آن سودمندتر است سرزنش می‌کند، مثال روشن این نوع عتاب در قرآن کریم، آیه ۴۳ سوره توبه است که خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ.

خدا تو را بخشید! چرا پیش از آنکه راستگویان را بشناسی و نسبت به دروغگویان آگاهی یابی، به آنان اجازه دادی؟

از آیه ما قبل روشن می‌شود که شماری از منافقان، با طرح عذرهایی از پیامبر اجازه خواستند در جنگ شرکت نکنند و حضرت با خواست آنان موافقت نمود ولی به موجب این آیه، اگر پیامبر به آنان، اجازه ترک جهاد نمی‌داد، راستگویان از بهانه‌جویان شناخته می‌شدند و این شفافیت، به نفع جامعه اسلامی بود. گرچه پیامبر با صدور این اجازه مرتکب گناه نشد چرا که خدا، در جای دیگر فرموده است:

«فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ ...» (نور / ۶۲) اگر به خاطر برخی امورشان، از تو اجازه خواستند (در جهاد شرکت نکنند) به هر کس از آنان خواستی اجازه ده».

افزون بر اینکه می‌توان خطاب‌های عتاب‌آمیز به پیامبر را از مصادیق «یاک اعنی و اسمعی یا جاره» نیز دانست، چنان‌که به فرموده امام صادق علیه السلام آیه «وَلَوْ لَا أَنْ تُبَيِّنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء / ۷۴) از این باب است. (بنگرید به: کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۶۳۱؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۱۰) سخن پایانی اینکه همه دلایل‌های پنج‌گانه فوق با تمامی تحلیل‌ها و پیش‌فرض‌های آنها، ناسازگار و در تنافی آشکار با حقایق مسلمی است که ما از سخن، سیره و اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رفتار با فقیران و مسکینان سراغ داریم و در روایات مرتبط با سبک زندگی وی انعکاس یافته است. برای نمونه شیخ صدوق، به‌طور مسند از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدران خود علیهم السلام و آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که آن حضرت فرمود: «خمس لا أدعهنّ حتی المات: الاکل علی الحیض مع العیبد ...» (صدوق، ۱۳۷۸: ۲ / ۸۱، همو، بی‌تا: ۱ / ۱۳۰) پنج عمل را تا زمان مرگ رها نخواهم کرد: (یکی از آنها) غذا خوردن بروی زمین پست به همراه بردگان است ...».

شیخ کلینی نیز با سند خود از امام صادق علیه السلام و ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «أمرني ربي بحب المساكين المسلمين منهم». (کلینی، ۱۳۶۵: ۸ / ۷) پروردگارم مرا به دوست داشتن مسلمانان تهی دست فرمان داد».

از ابودر نقل است که گفت: «أوصاني خليلي بسبع خصال: حب المساكين و الدنوّ منهم ... و أن أنظر الي من هو أسفل مني و لا أنظر الي من هو فوقی؛ (ورام، بی‌تا: ۲ / ۲۳۱) خلیلم مرا به هفت چیز سفارش کرد: دوستی مسکینان و نزدیکی به آنان ... و اینکه نگاهم (در زندگی) به افراد پایین‌تر از خودم باشد و نه به افراد بالاتر از خود».

همچنین این دعا از آن حضرت مشهور است که به درگاه خدا عرضه می‌داشت: «اللهم أحیني مسکینا و أمّتی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین. (شعیری، ۱۳۶۳: ۱۱۱؛ نوری، ۱۴۰۸: ۷ / ۲۰۳) بارالها! به حال تنگدستی و نداری زنده ام بدار و به حال نداری بمیرانم و در زمره مسکینان محشورم دار!»

همچنین درباره آن حضرت نوشته‌اند: «یحیب دعوة الحرّ و العبد ولو علی ذراع أو کراع. (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۱ / ۱۴۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۶ / ۲۲۶) دعوت (همه کس) چه آزاد و چه برده را می‌پذیرفت هرچند برای خوردن ماهیچه دست و یا کتف گوسفندی باشد».

همچنین نوشته‌اند: «یرقع ثوبه و یخصف نعله و یجلب شاته و یأکل مع العبد ... و یصافح الغنی و

الفقیر و یسلم علی من استقبله من غنی و فقیر و کبیر و صغیر. (دیلمی، ۱۴۱۲: ۱ / ۱۱۵) خود، لباسش را وصله می‌کرد و کفشش را می‌دوخت و گوسفندش را می‌دوشید و با بردگان غذا می‌خورد ... و به دارا و ندار دست می‌داد و هر کس اعم از غنی و فقیر و بزرگ و کوچک که به دیدار او می‌آمد، به پیشبازش می‌رفت».

نتیجه

برخی از جنبه‌های استدلال به آیه مورد بحث، مستند به گزارش‌هایی است که درباره سبب نزول رسیده است ولی هیچ‌یک از این گزارش‌ها، حاکی از سر زدن عملی از پیامبر ﷺ که در تنافی با عصمت آن حضرت باشد نیست. افزون بر اینکه اختلاف در نقل و گوناگونی این گزارش‌ها و نیز نزول یک‌جای سوره انعام، موجب سلب اعتماد به آنها می‌شود و احتمال جعل، تحریف و تطبیق نابجای برخی حکایت‌ها بر آیه مزبور را تقویت می‌کند، بنابراین شایسته نیست در مسائل مهم اعتقادی به این دسته از گزارش‌های ضعیف و تأمل‌برانگیز استناد نمود و بی‌دلیل آیات قرآنی را بر خلاف مفاد ظاهریشان حمل نمود و از سویی، استدلال‌های پنج‌گانه فوق، همه مبتنی بر این پیش‌فرض‌اند که حضرت، به منظور جلب نظر کافران، اقدام به طرد دسته‌ای از مؤمنان کرده باشد و حال آنکه هیچ دلیلی بر تحقق این امر در دست نیست.

بنابراین صحیح نیست با استناد به این آیه، پیامبر ﷺ را متهم به ارتکاب گناه نمود و یا او را در زمره ظالمان دانست یا او را به التفات به دنیا و چشم برگرفتن از فقیران متهم کرد، چنان‌که تعلق نهی به پیامبر ﷺ در آیه مورد بحث نیز همانند آیات مشابه، هیچ‌گونه دلالتی بر صدور خطا و گناه از آن حضرت ندارد. به‌طور کلی همه این رویکردها و دلیل‌ها، ناشی از نادیده گرفتن سخن، سیره و اخلاق کریمانه آن حضرت در رفتار متواضعانه با همه مسلمانان به‌خصوص فقیران و بردگان است و نتیجه آنکه آیه مذکور، فاقد هرگونه دلالت بر نامعصوم بودن پیامبر اکرم ﷺ است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، بی‌تا، *اسد الغابه*، قم، اسماعیلیان.
- ابن جوزی، عبدالرحمن، ۱۴۰۷ق، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دار الفکر.
- ابن شهر آشوب، محمد، ۱۳۷۹ق، *مناقب آل ابی‌طالب*، قم، علامه.

- ابن كثير، اسماعيل، ۱۴۱۲ق، *تفسير القرآن العظيم*، بيروت، دار المعرفة.
- ابن عساکر، علی بن حسن، بی تا، *تاریخ دمشق*، بيروت، دار الفكر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۶ق، *لسان العرب*، بيروت، دار احیاء التراث العربی.
- ثوری، سفیان بن سعید، ۱۴۰۳ق، *تفسير سفیان الثوری*، بيروت، دار الکتب العلمیة.
- حلی، حسن بن یوسف، بی تا، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، بی جا.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۲ق، *نور الثقلین*، قم، اسماعیلیان.
- خراسانی، محمد کاظم، ۱۴۲۳ق، *کفاية الاصول*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ۱۴۱۲ق، *ارشاد القلوب*، قم، شریف رضی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، بی تا، *مفاتيح الغیب / التفسير الكبير*، تهران، دار الکتب العلمیة.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بيروت و دمشق، دار القلم و الدار الشامیة.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۱۹ق، *المحصل فی علم الاصول*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سبحانی، جعفر، ۱۴۳۰ق، *ارشاد العقول*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سید رضی، محمد بن حسین، بی تا، *حقائق التأویل فی متشابه التنزیل*، بيروت، دار المهاجر.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۳۶۵ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، بيروت، دار المعرفة.
- شاکر، محمد کاظم، ۱۳۸۸، *علوم قرآنی*، قم، دانشگاه قم.
- شعیری، تاج الدین، ۱۳۶۳، *جامع الاخبار*، قم، شریف رضی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۸ق، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، تهران، انتشارات جهان.
- صدوق، محمد بن علی، بی تا، *علل الشرائع*، قم، مکتبه الداوری.
- صنعانی، عبد الرزاق، ۱۴۱۰ق، *تفسیر الصنعانی*، ریاض، مکتبه الرشد.
- طباطبایی، سید محمد حسین، بی تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۵ق، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، بيروت، مؤسسه الاعلمی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۸ق، *جوامع الجامع*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۵ق، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بيروت، دار الفكر.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۹۵ق، *مجمع البحرين*، تهران، مرتضویه.
- طریحی، فخرالدین، بی تا، *تفسیر غریب القرآن*، قم، زاهدی.

- طوسی، محمد بن حسن، ١٤٠٩ق، *التبیین فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد حبیب قصیر عاملی، بی جا، مکتب الاعلام الاسلامی.
- عکبری، ابوالبقاء، ١٣٩٩ق، *املاء ما من به الرحمن*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ١٣٨٠ق، *کتاب التفسیر*، تهران، علمیه.
- فیروز آبادی، مجد الدین، ١٤١٢ق، *القاموس المحیط*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ١٤١٦ق، *تفسیر صافی*، تهران، مکتبۃ الصدر.
- فیض کاشانی، محمد محسن، ١٤٢٠ق، *تفسیر اصفی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- قدردان قراملکی، محمد حسن، ١٣٧٨، «اسلام و نسخ ادیان»، *کیهان اندیشه*، شماره ٨٣.
- قرطبی، محمد بن احمد، ١٤٠٥ق، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- قمی، علی بن ابراهیم، ١٤٠٤ق، *تفسیر القمی*، قم، مؤسسه دار الکتب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ١٣٦٥، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- مجاهد بن جبر، بی تا، *تفسیر مجاهد*، اسلام آباد، مجمع البحوث الاسلامیة.
- مجلسی، محمد باقر، ١٤٠٤ق، *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار الوفاء.
- مصباح یزدی، محمد تقی، ١٣٩٣، *آموزش عقاید*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- مظفر، محمدرضا، ١٣٧٧، *اصول الفقه*، قم، دار التفسیر.
- معرفت، محمد هادی، ١٣٨٦، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، مؤسسه التمهید.
- مؤمن قمی، محمد، ١٤١٩ق، *تسدید الاصول*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- نحاس، ابو جعفر، ١٤٠٩ق، *معانی القرآن*، مدینه، جامعه ام القری.
- نوری، حسین، ١٤٠٨ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- واحدی نیشابوری، علی بن احمد، ١٣٨٨ق، *اسباب النزول*، قاهره، مؤسسه الحلبي و شرکائه.
- ورام، ابو فراس، بی تا، *مجموعه ورام*، قم، مکتبۃ الفقیه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی